



دوئل زنبور و فیل

مسعود بهنود

روزگاری پیر ترودو - نخست‌وزیر سابق کانادا - گفته بود: "کانادا می‌داند که هم‌خواه شدن با فیل چقدر گران تمام می‌شود." حالا باید گفت در قضیه پاناما این فیل است که دارد می‌فهمد هم‌خواهی با زنبور چقدر خرج برمی‌دارد.

این‌که حکومت آمریکا که در سالهای اخیر، به هزاران طریق، گشاده‌دستیش در عملیات غیرقانونی و فریبکاری توده مردم و مخفی‌کاری رو شده است، با رهبر حکومتی در آمریکای مرکزی (قاره‌ای که آمریکا سلطه‌جویی خود را ابتدا در آن‌جا به آزمایش گذاشت) درگیر اختلافی شود و کار به تهدید نظامی و تجهیز مخالفان بگردد، نه امری تعجب‌آور است، و نه در حقیقت خبری مهم. اما درگیری دستگاه حکومتی ریگان، با شخص مانوئل آنتونیو توریگا ژنرال ۵۵ ساله خودگامه پاناما، از حوادث عبرت‌آموز این ماه‌هاست.

تزریق درصدی از پاکدامنی بر سیاست خارجی آن کشور، چاره‌کنند. حاصل ترکیب کارتر در آمریکا و توریخوس در پاناما، پس از چند ماه گفتگو و رفت‌وآمد امضای قرارداد کانال پاناما بود که مقرر می‌داشت تا سال ۱۹۹۰ آمریکائیان از کشور پاناما خارج شوند و کانال را به پانامائیان بسپارند، با شرایطی نظامیان و تندرهای حاکمیت آمریکا از همان ابتدا با این موافقتنامه سرناسازگاری داشتند. حوادث بعدی پاناما، پس از روی کار آمدن تندرهای جمهوریخواه (به سرکردگی ریگان) در آمریکا آرایش صحنه را نسبت به سال ۱۹۷۷ (زمان امضای موافقتنامه پاناما بین کارتر و توریخوس) کاملاً دیگرگون کرد و به شکل مطلوب آمریکائیان درآورد. توریخوس که دوستی خود با کاسترو را پنهان نمی‌کرد، و جاذبه‌هایی به عنوان یک شخصیت در آمریکای مرکزی داشت، در اثر سقوط هلی‌کوپترش از دست رفت، و پس از چندی یک سرگرد پانامائی که ارتباط قدیمی با سیا داشت و سالها عامل این دستگاه بود به عنوان مرد قدرتمند پاناما دست به کار شد. او به شدت علیه جریانهای متضامیل به چپ موضع گرفت. با وجود توریگا جناح نظامی و سازمان سیا، کمتر مشکلی داشتند.

و قاره اروپا با ینگه دنیا به ناکاه زیر تاثیر این راه میان‌بر به بستری تازه افتاد. به زودی سربازان آمریکائی مکزیک و کوستاریکا را دور زدند و عملاً اختیار کانال را در دست گرفتند. تاریخ گذشته پاناما، همچون بقیه نقاط آمریکای لاتین و مرکزی است جز این‌که به جهت حساسیت جغرافیایی آمریکائیان با داشتن چند هزار سرباز و چندین پایگاه در این کشور حضور داشتند. در میانه دهه هفتاد که ژنرال عمر توریخوس قدرت را در پاناما به دست آورد، ورق چرخید. او بر خلاف بیشتر افسران ارتش پاناما که عملاً زبردست افسران آمریکائی و حقوق‌بگیر سیا و پنتاگون بودند، ملی‌گرا بود و در صدد قدرت بخشیدن به پاناما. او نخستین کسی بود که در صدد برآمد به عنوان یک مذاکره‌گر از حساسیت موقع پاناما سود جوید و استقلال به دست آورد. ژنرال توریخوس با وجود آن‌که دیکتاتور نظامی طرفدار آمریکا به حساب می‌آمد، ولی نوکر آمریکا نبود. خوش‌اقبالی مردم پاناما وقتی کامل شد که در آمریکا نیز جورجیاثیانی به قدرت رسیدند که می‌کوشیدند تا خجالت حاصل از شکست آمریکا در ویتنام و افتضاح و اترگیت را با کسترش لیبرالیسم در حوزه نفوذ آمریکا و



ریشه درگیری نوریگا و آمریکا

در میانه قاره آمریکا باریکه‌ای هست که نازک‌ترین بخشی است که دریای کارائیب را از اقیانوس آرام جدا می‌کند. این بخش، با کنده شدن کانال پاناما ناکاه تبدیل به یک نقطه پراهمیت شد چرا که آمدودش تجاری بین کشورهای شمالی و جنوبی قاره آمریکا،

نوریکا از نسل نظامیانی است که بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا، در سراسر آمریکای مرکزی و لاتین پرورش داده تا اطمینان یابد که در همسایگیش - کشورهای کوچک قاره آمریکا - همواره اوضاع تحت کنترل و بر مدار سیاستهایش خواهد بود.

پاناما، یکی از کشورهای کوچک قاره آمریکا، اهمیت خود را از آنجا به دست می آورد که نگهبان باریکه راهی است که دریای کارائیب را به اقیانوس آرام می پیوندد و صدها و گاه هزار کیلومتر راهها را کوتاه می کند. ۴۵ درصد از تجارت اروپا و آسیا با آمریکا را مجال می دهد. در این خاک باریک، پایگاهی آمریکائی وجود دارد و ۵ هزار افسر و مستشار آمریکائی، بی هیچ مانع و رادعی در گذرند. بعضی پاناما را به فنلاند شبیه می دانند و بعضی به موناکو - که در حقیقت یک خیابان، یک گازینو و چند هتل و یک قصر است که فرانسه به رعایت عرف و سنت همچون یک شهرک داخلی، در کنار کوت دازور به آن مجال زیست داده است، بدون پول و ارتش و ... -

هرچه هست، پاناما به ظاهر کشور مستقلی است که تاکنون موری در کنار فیلی بوده است. در این دو سال، به واسطه مقاومت نوریکا، زنبوری است که فیل را نیش می زند.



تظاهرات مخالفان نوریکا در پاناما

در جتجال نیرگی روابط آمریکا و مرد قدرتمند پاناما واقعتی می گذرد که به عنوان یک موضوع مطالعاتی برای شناخت واقعه‌های جهان امروز به کار می آید. نخستین عامل در این مطالعه قدرتمنداری جهان امروز است که با همه ظاهر قانون رده و متکی به اخلاقش، در عمق آن هیچ منطقی جز منطق زور حکمفرما نیست. صورت مسئله به این صورت خلاصه می شود: یک افسر دست‌نشانده آمریکا که در

طی سالها، به واسطه قرار داشتن زیر چتر حمایتی سازمان سیا" توانسته مدارج ترقی را طی کند، و به بالاترین مقام کشور خود نائل آید، اطاعت بی چون و چرا از دستورات ارباب قدرتمند همه این سالهای خود سر باز می پیچد، این در واقع دعوت زنبور از فیل برای دوئل است.

در حالی که هیچ آمیدی به پیروزی نوریکا وجود ندارد، حرکت او تنها این ارزش را دارد که پرده از روی چهره به ظاهر زیبای ابرقدرت غربی برمی دارد و یکبار دیگر به جهانیان می آموزد که با وجود سازمانهای بین‌المللی، قواعد و کنوانسیونها و ضوابط دیپلماتیک، هنوز زور تنها تعیین کننده در تحركات جهان است. حادثه پاناما با همه کوچکی این واقعت را فریاد می کند که سرنوشته مبارزها انسان در ربع آخر قرن بیستم، نه وابسته به قدرت سازمانهای جهانی ناظر، قوانین جهانشمول و عدالت همه گیر، بلکه در گرو تعالیات و مصالح قدرتهاست.

بعد از حنک جهانی دوم که اروپا تبدیل به قدرتی دست دوم شد و آمریکا علم ابرقدرتی برافراشت به اتفاق شوروی، با تاکید بر زرادخانه عظیم و قدرت تولید نظامی خردکننده شان، تاریخ قدرت سیاسی و

آمریکا را به عنوان متهم جنائی تحت تعقیب قرار می داد، این آغاز یک سلسله حملات برای سرنگونی نوریکا بود. بلوکه کردن دارائیهای پاناما در بانکهای آمریکا، تهدید به دخالت نظامی، تدارک چند کودتا، بخش کوچکی از عملیاتی بود که آمریکا علیه این دست‌نشانده کوچک خود رهبری کرده و می کند. ولی تعجب آور مقاومت نوریکاست. در این میان، نشریات آمریکائی - به عنوان زمینه ساز سیاست سلطه جوی آمریکا - یک صدا با عناوین تند و اتهامهای سخت به یاد نوریکا افتاده اند.

بیوگرافی تازه نوریکا، که پس از ماجراهای اخیر در مجله تایم چاپ شده نشان می دهد که مرد قدرتمند پاناما، حرام زاده ای است که در سال ۱۹۳۴ در یکی از نقاط دورافتاده و فقیرنشین پاناما به دنیا آمده و مادرش او را در پنج سالگی به پرورشگاهی سپرده، سالهای نوجوانی او با دردسر و حادثه سازیهایی دائمی همراه بوده تا آنکه یکی از معلمانش او را به یک مدرسه نظامی در پرو برده است. در آنجا او برای "سیا" کار می کرده و توانسته اطلاعاتی از وضعیت گروههای چپ و مباح آنها برای تأمین سلاح به دست آورد. به زودی او به گارد ملی پاناما منتقل می شود و

پس سرهنگ نورث، توافق رهبر پاناما را برای ارسال اسلحه و تجهیزات که در اروپا جمع آوری می شد، از طریق پاناما به ال سالوادور به دست آورد. اما وقتی آن کشتی - به ظاهر حامل سلاحهایی بود که مردم اروپا برای ضد ساندنیستها تهیه کرده بودند، ولی در واقع بهای آن را در یک حرکت غیرقانونی و فریبکارانه دیگر حکومت آفریقای جنوبی پرداخته بود - به پاناما رسید، نوریکا دستور توقیف آن را صادر کرد، چند روز قبل از آن تشریه نیویورک تایمز او را متهم کرده بود که رهبری جریان قاچاق کواکشین به داخل آمریکا را در دست دارد. به این ترتیب جنگ بین حکومت آمریکا و زائده اش در آمریکای مرکزی در گرفت. در میانه این جنگ، با افشا شدن عملیات غیرقانونی شورای امنیت ملی آمریکا (ماجرای مکفارلین) و کوشش کاخ سفید برای ایجاد ارتباط با حکومت ایران، نوریکا حداکثر استفاده را برد. تا آنکه از اوایل سال جاری مسیحی، کاخ سفیدها که از زیرضربه مستقیم حادثه ایران گت بیرون آمده بودند، به نوریکا پرداختند. شعبه دیوانعالی قضائی فدرال در میامی و تامپا، طی حکمی نوریکا را مجرم شناخت. این نخستین باری بود که یک دادگاه آمریکائی، رهبر کشوری از متحدان

سرهنگ نورث و ژنرال سیکورو و ویلیام کیسی (قهرمانان داستان پرنجتال ایران گت) در ارتباط دائمی با نوریکا، جریان ارسال اسلحه و تجهیزات برای ضدانقلابیون نیکاراگوئه را شکل می دادند. در جهات دیگر نیز مشکلی بین حکومت آمریکا و نوریکا به چشم نمی آمد، تا آنجا که در ظاهر و باطن حوادث، تغییراتی رخ داد. در آمریکا، نظامیان و جناح طرفدار آنها فشار خود را برای ندیده گرفتن موافقتنامه ۱۹۷۷ و باقی ماندن آمریکا در پاناما افزون کردند، نوریکا که قصد به دست آوردن جایگاه توریخوس در صحنه آمریکای مرکزی را دارد، به طور طبیعی نمی توانست موافقتنامه ای را که مردم - به ویژه نسل جوان - پاناما به آن دل بسته اند، لغو کند، یا از اثر سبندازد. چنین مقاومتی، از دیدگاه طرفداران نوریکا در دستگاه رهبری آمریکا، گناهی نابخسودنی بود، پس روابط به تیرکی انجامید. حادثه ای که این اختلاف را علنی کرد، ماجرای کشتی "پیوستا" در ژوئن ۱۹۸۶ بود. سابقه امر به ملاقات سرهنگ اولیور نورث با خوزه بالاندون مشاور عالی نوریکا، در قایق تفریحی نوریکا در سال ۱۹۸۵ برمی گشت. در آن زمان کاخ سفید نگران رد لایحه کمکهای نظامی آمریکا به گروه کونتارا (ضد ساندنیستها) بود،

نظامی پس از جنگ جهانی رانوش، روز به روز، قدرت و توان نظامی عدالت و روابط سیاسی را بیشتر تحت الشعاع خود قرار داد. تا حالا که هم زمان با تدارک خروج ابرقدرت شرقی از افغانستان آن دیگری خود را آماده آن می کند که به بهانه فاسد بودن مردی که خود بر اس قدرت پاناما نشانده، کشوری را ببلعد. آنچه دار و دسته تندروهای مقیم کاخ سفید، در آخرین سال این دوره از قدرت خود، از نوریگا می خواستند همان است که بی سروصدا و جنجال همپالکیهای نوریگا در سایر نقاط قاره آمریکا انجام می دهند. اما این هم از شوخیهای روزگار است که حوادث کوچکی آسان گیران و ساده اندیشان را از رویای خوش "دنیائی متکی بر اخلاق و عدالت" بیرون می آورد. گرچه این بار تیز، آنها که آرامش و راحتی خیال خود را به هیچ تاویلی برهم نمی زنند، همانند ویت نام و این اواخر گرانادا، توجیهاتی پیدا می کنند تا رفتار ابرقدرت مآبانه آمریکا را توجیه کنند، اما مقاومت نوریگا، روز به روز عرصه را بر این گونه توجیهات تنگ می کند - چنان که رفتار عاقلانه و به احتیاط ساندنیستها در نیکاراگوئه. اما در این میانه نکته ای فوت نشود. آنچه باعث می شود تا زنبوری در این جنگل پرخشونت بتواند فیلی را بیازارد، و قبل



نیروهای امریکائی در کانال



قرارداد پاناما - گارتو و توریخوس ۱۹۷۷

نتواند به ضربتی در همان دم اول زیر پا له اش کند، چیست؟ این همان سئوالی است که بعضی درباره تحمل زاخارف در شوروی، و لخ والس در لهستان پیش می کشند. در پاسخ همه باید گفت این نیروی نهفته در افکار عمومی ملتهاست. این پرهیز از افتادن در دام بدنامی در اذهان است که هر رفتار و هر خشونتی را امکان نمی دهد، و گرنه قدرت های جهانی آن مقدار خشن و بی اعتنا به قوانین و اصول اخلاقی هستند که یک یا چند زنبور نتواند آنان را بیازارد. این همان عاملی است که آمریکا و متحدان اروپائی اسرائیل را وامی دارد تا از آن کشور در مقابل تظاهرات خیابانی و شورش های هر روزه در سرزمینهای اشغالی متانت نشان دهد. پیاده کردن ۱۶۵۵۰ چتر باز در پاناما، و به پرواز درآوردن هلی کوپترها، و تهدیدهای لفظی همه از آن روست که نوریگا را وادارد تا خود از صحنه به در برود، و حملات تند تشریفات برای آن است که افکار عمومی آمریکا آماده شوند تا حرکات تند بعدی را تحمل کنند. پایان این حکایت را می توان از هم اکنون پیش بینی کرد، اما تا همین جا نوریگا جان خود را به خطر انداخته است، تا آبروی فیلی را که سالها او را پرورش داده ببرد. این کار کمی نیست.

عنوان افسر ارشد این گارد در استان کلون را احراز می کند. در آنجاست که پس از تجاوز به عنف به یک فاحشه تحت تعقیب قرار می گیرد. ولی یک افسر ارشد جاه طلب به نام عمر توریخوس (مرد قدرتمند بعدی پاناما) به کمک او می آید و او را به استان دیگری منتقل می کند. در آنجا نیز - به زعم مجله آمریکائی تأییم - او به دختر ۱۳ ساله ای تجاوز می کند و خواهر او را می کشد. اما باز توریخوس او را نجات می دهد. نوریگا، پس از به قدرت رسیدن توریخوس مدارج ترقی را طی می کند، اما یکبار که توریخوس در خارج کشور بود، او و جمعی از افسران گارد ملی کودتائی را سازمان می دهند که شکست می خورد، باوجود این او نه تنها سقوط نمی کند، بلکه به ریاست بخش ۲۰ گارد ملی منصوب می شود. همانجاست که او ضد اطلاعات ارتش پاناما را زیر کنترل می گیرد و به اختلاس، قاچاق و ترتیب مهاجرت های غیرقانونی مشغول می شود. در این سمت ۱۳ سال می ماند و در تمام این مدت با "سیا" مرتبط بوده است. شکیجه، بریدن گوش مخالفان چپ، کشتارهای جمعی از جمله فعالیت هایی است که در پرونده او ثبت شده است. نوریگا در این فاصله، آنقدر پول به دست می آورد که در همه جا سرمایه گذاری

کند. مجله آمریکائی تأییم مجموع سرمایه گذاریهای او را بین ۲۵۰ میلیون تا یک میلیارد دلار تخمین می زند. سیکارهای هاوانائی که نامش بر آن نقش شده، کلکسیون از انومیل ب.ا.م. (و انومیل مورد علاقه او)، عتیقه های پریمی که در خانه پرشکوهش نگهداری می شود، زیانزد است. درآمد های او با آپارتمان مجللی در پاریس، قصری در جنوب فرانسه، و چندین هکتار زمین و دهها مستغلات در پاناما کامل می شود، و به تازگی شراب آمریکائی کشف کرده اند که او در سال ۱۹۸۲ در سفری به سوئیس سعی کرده است تا پوست صورت (پیر از پستی و بسدیش) را تعویض کند تا دیگر مخالفانش او را کارا بینا (صورت آنااسی) نخوانند، گرچه چنین حسرتی در پاناما دو سال زندان، عقوبت دارد. او یک فرزند حرام زاده از معشوقه اش دارد و ۳ دختر از همسر قانونیش - زنی که گفته می شود یکی از معشوقه های قبلی خود را کشته است - نوریگا در عین حال صاحب کمر بند سیاه جودوست و هیچ گاه از اسلحه کمری اسمیت اندویسن ۱۴ تیر خود جدا نمی شود. روزنامه های آمریکائی کشف کرده اند که او با وجود آن که همواره در چشم مردم در حلقه زنان جوان است، ولی هم جنس باز است.

بر این فهرست بلندبالای جرم و حیانت، قاچاق کوکائین، و کشتار مخالفان هم که افزوده شود، باقی می ماند آنهایی که به تازگی به او زده شده: نوریگا، در تمام این سالها به عنوان یک نظامی مورد اعتماد، اطلاعات طبقه بندی شده حکومتی را از "سیا" دریافت می کرده و آنها را برای فیدل کاسترو به کوبا می فرستاده است! رنگین کمائی از مشاوران و سفیران سابق پاناما و یاران نوریگا که در ماههای گذشته به آمریکا رفته، و به مخالفان او پیوسته و مشغول دلبری برای آمریکا شده اند، این روزها اطلاعات ویژه و هیجان انگیزی درباره گذشته مشترک نوریگا و همکاریهای با "سیا" در اختیار مطبوعات آمریکائی قرار می دهند که گرچه به قصد بدنامی و منہم کردن ژنرال پانامائی صورت می گیرد، ولی در نهایت نشان می دهد که او در تمامی این سالها، متحدی مفید برای "سیا" و حکومت آمریکا بوده و علاوه بر آن که گروه های ضد ساندنیست را تعلیم می داده و مسلح می کرده، در ارسال تجهیزات برای کونتارا نقش اصلی داشته و از طریق بانکهای پاناما، نقل و انتقالات مالی غیرقانونی دستگاه اطلاعاتی آمریکا را نیز ممکن می ساخته است.